

گزارش مختصری درباره

هجو نویسی فردوسی

پرفسور نذیر احمد

فردوسی شاعری بوده از ناحیه طوس. کنیه او ابوالقاسم بوده و مابین ۳۲۵ و ۳۲۹ ولادت یافت. در اوان سی و پنج یا چهل سالگی در صدد نظم کردن شاهنامه برآمده و نزدیک بیست و پنج و یا سی و پنج سال از عمر خود را درین کار صرف نموده و یک بار در سال ۳۸۴ نسخه ای ترتیب داده و بار دیگر در سال ۴۰۰ هـ نسخه دیگری به پایان رسانیده و بعد از آن یک نسخه با مقدمه و خاتمه ای و مدائح بنام محمود سبکتگین ترتیب داده و باو تقدیم نموده ولی از محمود صله مطابق ارزش کتاب دریافت نکرده. عاقبت در حدود ۴۱۱ یا ۴۱۶ وفات یافته است. بقول استاد مجتبی مینوی همین قدر متیقن است و بعلاوه آن به هیچیک از مطالب دیگر اطمینان کامل نمی شود.

اشاراتی بزندگانی فردوسی در خود شاهنامه هست، اما استنباط مطالب از آنها آسان نیست زیرا که اولاً آنچه در

تحریر اول و دوم شاهنامه بوده است بهم مخلوط شده و اضافاتی که شاعر در اواخر عمر خود به آن کتاب در نقاط مختلف نموده نیز بآنها آمیخته است و هیچ معلوم نیست کدامین را در سال ۲۸۴، کدا مین را در ۴۰۰ و کدامین را بعد از آن سروده. ثانیاً هیچ نسخه شاهنامه نداریم که فقط از روی یک تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی در آن داخل نشده باشد. ثالثاً هیچ نسخه ای از شاهنامه نیست که به مرور ایام تغییر و تبدیل و تخریف و تصحیف در آن راه نیافته باشد. نه تنها چاپهای متعددی که از یکصد و شصت و یک سال (۱) پیش تاکنون بیرون آمده، هیچ یک رضایت بخش نیست حتی نسخ خطی قدیم و معتبری نداریم که آنرا بتوانیم اساس یک چاپ معتبر شاهنامه قرار دهیم. خلاصه اینکه متن شاهنامه خواه چاپی باشد یا خطی از الحاق و تخریف و تبدیل مصون نیست.

چنان که مشهور است فردوسی بنابر محرومی از صله، این کار بزرگ، سلطان محمود غزنوی را هجا گفته است، اما درباره این امر اختلاف شدیدیدی در میان محققان و دانشمندان بعمل آمده است.

قدیمترین کتابی که در آن ذکری از شاهنامه شده تاریخ سیستان از نویسنده مجهول است که در نزدیکی ۴۴۵ تالیف شده، مولف ذیل حدیث کورنگ می آرد: (۲)

باز هم رستم به ترکستان شد و کین سیاوخش باز آورد،
تا باز که با کیخسرو بر رفت و حربها کرد تا یک راه که

افراسیاب را بدست آورد و بکشت و باز از پس وی فرامرز بود و اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد است و اخبار نریمان و سام و دستان، خود شاهنامه بگوید که بتکرار حاجت نیاید و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست، ابوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتر را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملک محمود وزیر را گفت: این مردک مرا به تعریض دروغ زن خواند، وزیرش گفت: ببايد كشت. هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت و رنج خویش ضائع کرد و برفت هیچ عطا نیافته تا بفربت فرمان یافت.

گویا درین قول ذکر محرومی است اما از هجو او اشارتی نیست.

روایت دیگری از ناصر خسرو است. ژول موهل بحواله، سفرنامه نوشته که در سال ۴۲۸ ناصر خسرو از طوس می گذشت: او در آنجا کاروانسرای دیده که تازه ساخته شده بود. مردمان او را گفتند که این ساختمان از پولی که سلطان محمود بطور صلّه به فردوسی فرستاده بود، ساخته شده بود، اما آن پول پس از در گذشت فردوسی رسیده.

درین روایت نیز زکری از هجو نیست.

اما قدیمترین روایت دربارهٔ هجو نویسی فردوسی در چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی است که خلاصهٔ آن بدینقرار است:

فردوسی بعد از بیست و پنج سالی که بساختن آن کتاب مشغول بود، آن را تمام کرد و نسّاخ او علی دیلم بود و راوی او ابو دلف، و شاهنامه را علی دیلم در هفت مجلد نوشت و فردوسی با ابو دلف روی بغزنین نهاد و توسط احمد حسن میمندی وزیر، سلطان را عرضه کرد، ولی سلطان بعلت بدگوئی و بد نفسی این و آن بیش از پنجاه هزار درهم صله از برای او حواله نکرد و ازان مبلغ فقط بیست هزار درهم به فردوسی رسید و فردوسی بسیار دلگیر گردید و همین که بحمام رفت آن پول را میان حمامی و فقّاعی (آب جو فروش) تقسیم کرد و چون می دانست که سلطان محمود ازینکه فردوسی صلهٔ او را حقیر شمرده است خشمگین خواهد شد و او را سیاست خواهد کرد، از غزنین گریخت و به طبرستان رفت و صد بیت از هجای سلطان محمود گفته ضمیمهٔ شاهنامه کرد، ولی سپهبد شهریار که پادشاه طبرستان بود صد هزار درهم به او داد و آن صد بیت هجا را گرفته شست و آن ابیات بکلی فراموش گردید و فقط شش بیت آنها ماند، بعدها بمناسبتی زکر فردوسی در حضور سلطان محمود تازه شد، او امر کرد که مقداری نیل که به قیمت معادل شصت هزار دینار بود به فردوسی برسانند،

و آن نیل را بر شتران سلطانی بار کرده به شهر طبران طوس بردند، اما از دروازه ای بار اشتر در می شد و جنازهٔ فردوسی بدروازهٔ دیگر همی بردند، در طبران مذکری بود. او اجازه نداد که فردوسی را در قبرستان مسلمانان دفن کنند، هر چند مردمان گفتند اما او رضایت نداد، بالاخره در باغ که از ملک فردوسی بود دفن کردند، صاحب چهار مقاله در سال ۵۱۰ آن خاک را زیارت کرد، گویند چون این واقعه بسططان رسید آن مذکر را از طبران اخراج نمود و از آن مال که سلطان فرستاده بود ساختمان رباط چاهه که بر سب راه نشاپور و مرو است در حد طوس، ساختند.

بظن قوی این همان ساختمان است که ناصر خسرو در سال ۴۲۸ آنرا دیده بود.

و آن شش بیت هجو که بقول صاحب چهار مقاله باقی مانده بود، بقرار زیر است:

مرا غمز کردند کان پر سخن بمر نبی و علی شد کهن
 اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
 پرستار زاده نیاید بکار وگر چند باشد پدر شهریار
 ازین در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی
 به نیکی نبند شاه را دستگاه وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
 چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شنود
 دکتر مجتبی مینوی از نظامی عروسی انتقاد سخت
 می نماید، بدینطور:

چنانکه عرض کردم قصه مؤثر و حزن آوری است ولی

قصه ای بیش نیست؛ و ساخته قوه متخیله و خلاقه نظامی عروضی و نسلهای ماقبل اوست. نسلهای بعد بیکار نه نشسته اند و شاخ و برگ بران بسته و آن را طول و تفصیل داده اند و در کتب فارسی و عربی درج کرده اند. چنانکه در آثار شیخ عطار و زکریای قزوینی و ابن اسفندیار و مقدمه شاهنامه بایسنقری و مجالس المومنین و کتب دیگر می توان دید، و غالب کسانی که تا چهل سال پیش در باب فردوسی چیزی نوشته اند سر گذشت او را بهمین نحو می دانسته اند و بس.

نظر آقای دکتر مینوی درباره هجو بدینداور است: می گویند ابیاتی در هجو سلطان ساخت، یکی می گوید دو بیت از آن ماند (ابن اسفندیار از قول نظامی عروضی)، دیگری می گوید شش بیت ماند (متن چهار مقاله نظامی عروضی) و در بعضی کتب و نسخ شاهنامه هم، هجو نامه مفصلی حاوی صد بیت یا کمتر و بیشتر درج است. بسیاری از ابیات آن اصیل است ولی یا از ابیات شکایت و گله است و یا از بیتهای داخل شاهنامه است و از طعن و طنزهایی است که اشخاص داستان در حق یک دیگر گفته اند. مقداری از آن ابیات هم اصلاً از فردوسی نیست.

باید عرض کرد که اگرچه بسیاری از ابیات هجو از خود فردوسی است اما در شاهنامه در ضمن هجو نیامده بلکه برای مواقع دیگر سروده شده. بعبارت آخری اصالت آنها همین قدر است که این ابیات از فردوسی است نه از

گویندگان دیگر، اما چون این ابیات را از ہجو ہیچ رابطہ ای نیست، در ضمن ہجو آنها را آوردن کار بعدی است کہ بوسیلہٴ متقلبان بعمل آمدہ۔ بنابراین نزد بندہ این ابیات را ضمن ہجو اصیل نباید آورد زیرا واضحاً اینہا بر تقلب نویسندگان و مرتبان بعدی دلالت می کند۔

در این ضمن بندہ خلاصہٴ قول حافظ محمود شیرانی کہ معتبرترین و مشہور ترین فردوسی شناس مشرق زمین است، ذیلآ درج می کنم:

اس تنقید سے جو گذشتہ صفحات میں کی گئی ہے ناظرین کرام پر ہجو کی مصنوعی ہستی کا راز فاش ہو گیا ہوگا۔ اس کی مصنوعیت و مجہولیت کا پردہ کامل طور پر چاک کر دیا گیا ہے۔ اس ٹکسال کے اکثر سکے قلب ہیں اور وہ ابیات جن پر فردوسی کا داغ ہے شاہنامہ سے سرقہ کیے گئے ہیں، ایک خفیف جزو دیگر اساتذہ کے بیان سے لیا گیا ہے، ہجو کا ایک حصہ اس قسم کا بھی ہے جن کو شاہنامہ نہ اپنے خیابان کا بھول تسلیم کرتا ہے اور نہ تنقید کی روشنی ان پر سے تاریکی کے پردوں کو اٹھا سکتی ہے۔ ممکن ہے کہ مستقبل ان کی اصلیت پر روشنی ڈالے۔ فردوسی نے اگر نفس الامر میں کوئی ہجو لکھی تھی تو وہ فوراً برباد کر دی گئی ہے۔ اور ضائع شدہ ہجو کا ایک شعر بھی ہمارے پاس نہیں ... ایسا معلوم ہوتا ہے کہ ... ہجو کے ابیات میں بھی بالیدگی، توالد اور تناسل کی قوت حلول کر آئی تھی کیونکہ نظامی (عروضی) کے عہد میں چہ بیت

سے چودھویں صدی میں ۱۵۰ اشعار سے زیادہ اس کی تعداد پہنچ گئی۔ اس قسم کی ترقی ہم تبرکات میں مشاہدہ کرتے ہیں اور فردوسی کی ہجو کیا تبرک سے کم تھی ... اس کی ہجو روز افزون ترقی کرتی گئی۔ یہ کرشمہ، اس میں شک نہیں نہایت حیرت انگیز ہے لیکن مظاہر افعال انسانی کی بہت مثالیں پیش کر رہے ہیں ... ہجو کی تعمیر کے لیے سب سے زیادہ ذخیرہ شاہنامے سے لیا گیا ہے، ظاہر ہے ربط کلام کی غرض سے بعض اشعار میں اصلاح یا تبدیلی کی گئی ہوگی ... آخر میں یہ کہنا بیجا نہ ہوگا کہ دیباچہ نگار بایسنقر خانی نے ہجو کی تنظیم و تشکیل میں بڑا حصہ لیا ہے۔

در ذیل بعضی از اشعاری کہ از خود شاہنامہ گرفتہ شدہ و بعضی از گویندگان دیگر است، آورده می شود:

ماخذ اصلی

ہجو

چہ گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نہی
کہ من شہر علمم علیم در استم انسانی
درست این سخن قول پیغمبر است
گواہی دہم کین سخن راز اوست
تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
چو (۳) باشد ترا عقل و تدبیر و رای
بنزد نبی و علی گسیر جای
گرت زین بد آید گناہ منست

ہمین اشعار بدون تفاوت زیاد در قرأت محمد رضائی (ج ۱، ص ۵ - ۶) ذیل گفتار اندر نعت رسول و یاران، گرفتہ شد۔

چنین است و این رسم و راه منست (۴)
 نباشد جز (۵) از بی پدر دشمنش
 که یزدان بآتش بسوزد تنش
 (شاهنامه، محمد رضانی، ج ۵ قسمت چهارم، هجو سلطان
 محمود، ص ۱۸۱-۱۸۲).

مرتبان هجو حسب ضرورت بعضی اشعار را از درمیان
 حذف نمودند. مثلاً میان بیت اول و بیت دوم در عنوان نعت
 رسول و یاران چهار بیت حذف شده، ملاحظه فرمائید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که خورشید بعد از رسولان مه

نتابید بر کس ز بوی کربه

عمر کرد اسلام را آشکار

بیار است گیتی چو باغ و بهار

پس از هر دو آن بود عثمان گزین

خداوند شرم و خداوند دین

چهارم علی بود جفت بتول

که او را بخوبی ستایید رسول

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن گفت پیغمبر است (ص ۵)

هجو (ص ۲۸۱)

منم بندهٔ اهل بیت نبی

ستایندهٔ خاک پای وصی

این در شاهنامه ذیل عنوان شکایت پیری خود، جلد اول چاپ بمبئی، ۱۲۶۲، ص ۲۵۶ بدینقرار آمده است:

منم بنده^۶ اهل بیت نبی سر افکنده بر خاک پای وصی

هجو

بنشش بیت این نامه و شش هزار بگفتم نکرد ایچ در من نظار

چنین شهریاری و بخشنده^۷ بگیتی ز شاهان درخشنده^۸

نکرد اندرین داستانم نگاه بگفتار بدگوی گم کرده راه

حسد برد بدگوی در کار من تپه شد بر شاه بازار من

در شاهنامه در داستان شیرین خسرو، ج ۴، ص ۱۰۵۱

و رمضانی، ج ۵، ص ۲۲۵.

بود(۶)بیت شش بار بیور هزار سخنهای شایسته^۹ غم گسار

چنین شهریاری و بخشنده^{۱۰} بگیتی ز شاهان درخشنده^{۱۱}

نکرد اندرین داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه

حسد برد بدگوی در کار من تپه شد بر شاه بازار من

اگر این اشعار در خود شاهنامه شاملست، چگونه ممکن

است که در هجو که پس از اتمام شاهنامه گفته شد، جای

یابد.

به سی^(۷) سال و پنج از سرای سپنج

چنین^(۸) رنج بردم به امید گنج

چو برباد دادند رنج مرا

نبد حاصلی سی و پنج مرا

چو عمرم به نزدیک هشتاد شد

امیدم به یکبار برباد شد

همین ابیات ذیل انجام شاهنامه آمده است و واضح است که از همانجا گرفته شده .

هجو شاهنامه ، ج ۴ ، ص ۱۰۷۳

چو جاماسپ کاندرشمار سپهر چو جاما سب کاندرشمار سپهر
 فروزنده تر بُد ز تابنده مهر فروزنده تر بُد ز ناهید و مهر
 ج ۴ ، ص ۱۰۷۳

مرا این نامه شهریاران بخوان یکی نامه شهریاران بخوان
 سراز چرخ گردون همی بگذران نگر تا که باشد چو نوشیروان
 ج ۴ ، ص ۹۴۰

چنین نامداران و گردن کشان

همه پهلوانان و گردن کشان

که دادم یکایک از ایشان نشان

که دادم درین قصه زین شان نشان

همه مرده از روزگار دراز

همه مرده از روزگار دراز

شد از گفت من نام شان زنده باز

شد از گفت من نام شان زنده باز

چو عیسی من این مردگان را تعام

منم عیسی آن مردگان را کنون

سراسر همه زنده کردم بنام

روانشان به مینوشده رهنمون

ج ۳، هفتخوان اسفندیار، ص ۵۹۹

مرا در جهان بی نیازی دهد مرا زین جهان بی نیازی دهد

میان یلان سرفرازی دهد میان یلان سرفرازی دهد
 یکی بندگی کردم ای شهریار یکی بندگی کردم ای شهریار
 که ماند ز تو در جهان یادگار که ماند ز تو در جهان یادگار
 بناهای آباد گردد خراب بناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از گردش آفتاب ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکنم از نظم کاخ بلند پی افکنم از نظم کاخ بلند
 که از باد و باران نیابد گزند که از باد و باران نیابد گزند
 برین نامه بر عمرها بگذرد برین نامه بر عمرها بگذرد
 بخواند هر آن کس که دارد خرد همی خواند آنکس که دارد خرد
 ج ۲ ، خاتمه^۶ جنگ پیران در ستایش محمود ، ص ۴۷۹

چو این نامور نامه آمد به بن
 پشیمان شد از گفتهای کهن
 هر آنکس که دارد هوش و رای و دین
 پس از مرگ بر من کند آفرین
 نیمرم ازین پس که من زنده ام
 که تخم سخن را پراکنده ام

این سه بیت، از انجام شاهنامه است، مصراع دوم بیت اول
 به تفاوت آمده: ز من روی گیتی/ کشور شود پر سخن
 شاهنامه ، چاپ بمبئی ، ص ۱۱۰۲ ، رضائی ، ج ۵ ، ص ۳۲۵
 پرستار زاده نیاید بکار اگرچه بود زاده شهریار
 این بیت در ذیل پاسخ نامه خاقان از نوشیروان و فرستادن
 مهران ستاد را ، ج ۴ ، ص ۸۹۶ ، رضائی ، ج ۴ ، ص ۵۰۹
 این بیت اصلاً در داستانی است که نوشیروان مهران ستاد

را برای دیدن و آوردن دختر خاقان فرستاده بود بدین نصیحت که در درگاه خاقان دختران زیاد هستند و باید فقط آنرا انتخاب نمود که از حیث نسب مرتبه عالی داشته باشد، نه پرستار زاده. بعضی اشعار از آنجا ذیلاً درج می شود تا موقعیت بر خوانندگان روشن گردد:

چنین گفت کسری بمهران ستاد

که شوشاد و پیروز با مهر و داد

زبان و روان باید چرب گوی

خرد رهنمای و دل آزر م جوی

شبستان خاقان نگه کن نکوی

بد و نیک او را سراسر بجوی

بر آرایش چهر و با فر و زیب

نباید که گیرندت اندر فریب

پس پردهٔ او بسی دختر است

که با برز و بالا و با افسر است

پرستار زادهٔ نیکایند بکار ششگاه از آن و مطلع است فریب

رتال حال اگر چند باشد پدر شهریار

نگر تا کدامست با شرم و داد

بمادر که دارد ز خاقان نژاد

کرا گوهر تن بود با نژاد

جهان زو شود شاد و او نیز شاد

چاپ رمضان، ج ۴، ص ۴۵۹

واضحست که مرتبان هجو بیت پرستارزاده الخ را ازین جا

برچیده، در هجو گنجانیده و چون معلوم است که هجو پس از اتمام شاهنامه نوشته شده، لذا ممکن نیست که آن شامل ابیات شاهنامه باشد.

پشیزی به از شهریاری چنین که نه کیش دارد نه آئین و دین این بیت بادنی تفاوت در شاهنامه، چاپ بمبئی، ۱۲۷۵، ج ۴، ص ۴۴۶ وجود دارد، (بجای پشیزی پلنگی)

چو گودرز و هشتاد پور گزین سواران میدان و شیران کین این بیت در شاهنامه ج ۴ وجود دارد.

چو پروردگارش چنین آفرید نیابی تو بر بند یزدان کلید همین بیت در شاهنامه ج ۴ موجود است و از همانجا گرفته شده.

مرا در جهان شهریاری نو است

بسی بندگانم چو کیخسرو است

و در شاهنامه، ج ۲، ص ۶۱۸:

نه او در جهان شهریاری نو است

بزرگست و با عهد کیخسرو است

من این نامه شهریاران پیش

بگفتم بدین نغز گفتار خویش

این بیت مستفاد است از بیت زیر شاهنامه (خاتمه ج ۲، ص ۵۶۴)

که این نامه شهریاران پیش

به پیوندم از خوب گفتار خویش

باین زاده ام هم بدین بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

این بیت از شاهنامه گرفته شده (رك: چاپ رضانی، ج ۱،

(ص ۶)

برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 که پیش تو شاهان فراوان بُدند همه تاجداران گیهان بُدند
 (ر.ک: بیت زیر شاهنامه، ج ۲، ص ۲۸۰)
 درین دشت بسیار شاهان بدند همه نامداران گیهان بدند
 بنالم بدرگاه یزدان پاک فشاننده برسر پراکنده خاک
 (ر.ک: شاهنامه ج ۲ خاتمهٔ داستان اسکندر در گلهٔ آسمان
 و مدح سلطان محمود، ص ۷۲۰).

بنالم ز تو پیش یزدان پاک

خروشان بر سر بر پراکنده خاک

فزون از تو بودند یکسر بجاه

به گنج و سپاه و به تخت و کلاه

نمرده است و هرگز نمیرد سخن

سخندان ز من این سخن فهم کن

(ر.ک: شاهنامه، ج ۲، ص ۴۴۰)

ز قهر هاد و گیت بر آرم بجاه

به گنج و سپاه و به تخت و کلاه

بعضی اشعار هجو از شاعران دیگر گرفته شد.

زنا پاک زاده مدارید امید

که زنگی به شستن نگرده سفید

(ر.ک: بوستان سعدی، حکایت مرد درویش در خاک کیش)

بکوشش نروید گل از شاخ بید

نه زنگی به گرما به گردد سفید

که سقله خداوند هستی مباد
 جواتمرد را تنگدستی مباد
 همین بیت بدون تغییر در بوستان سعدی در حکایت کریم
 تنگدست با سائل، آمده .
 بزرگی سراسر بگفتار نیست
 دو صد گفته چون نیم کردار نیست
 در گرشاسپ نامه است (ذیل رسیدن رسول گرشاسپ نزد
 فغفور)

هنرها سراسر بگفتار نیست
 دو صد گفته چون نیم کردار نیست
 سر ناسزایان بر افراشتن
 و ز ایشان امید بهی داشتن
 سر رشتهء خویش گم کردن است
 به جیب اندرون مار پروردن است
 در بهمین نامه بدینطور آمده: «نوم انسانی و مطالعات فریبی
 ز ناجنس چشم بهی داشتن انسانی»
 بدل تخم یاری ازو کاشتن
 بجیب اندرون مار پروردن است
 سر رشتهء خویش گم کردن است
 اگر شاه را شاه بودی پدر

بسر بر نهادی مرا تاج زر
 این همان بیت است که بهنگام مراجعت فردوسی بطوس
 پسری خوانده بود. مطلب شعر خلاف واقعه است. پدر

محمود امیر ناصرالدین سبکتگین در ابتدای حال غلام الپ تگین بود، اما بوقت ولادت محمود او امیری بزرگ بود و پس از آن پادشاه غزنی شد. پس چه طور ممکن بود که فردوسی خلاف واقعهٔ تاریخی شعری بسراید.

وگر مادر شاه بانو بُدی مرا سیم و زر تا بزانو بُدی
این شعر نیز خلاف حقیقت است زیرا که مادر شاه محمود، بانو بود. بقول مورخان این خانم دختر رئیس زابل می باشد و بهمین علت است که محمود را زابلی می گویند.

چو اندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شنود

خانوادهٔ محمود خانوادهٔ بزرگ بود، بنابراین نمی توان گفت که اندر تبارش بزرگی نبود. این بیت شامل آن شش بیت است که در چهار مقاله بعنوان ابیات هجو درج است. چون مطلب شعر از حقیقت دور می باشد، انتسابش بفردوسی مشکوک می شود و این شك بدین علت قوت می گیرد که از جملهٔ شش بیت منقول در چهار مقاله بیت زیر نیز می باشد:

پرستار زاده نیاید بکبار علوم از انظار اگرچه بود زادهٔ شهریار

چنانکه قبلاً دیدیم این بیت در هجو الحاقی است. در اصل این بیت از متن شاهنامه گرفته و در هجو گنجانیده شد. بهر حال وجود این گونه شعر در اشعار هجو، آنها را از اعتبار ساقط می گرداند، بالفاظ دیگر قول نظامی عروضی دربارهٔ هجو فردوسی مورد اعتبار بنظر نمی آید. خلاصهٔ

آنکه اصالت اشعار هجو نامه فردوسی مشکوک است، اما آقای دکتر صفا نظر دیگری دارند، چنانکه می نویسند:

"فردوسی پس از تقدیم شاهنامه به محمود نیز همواره مشغول تجدید نظر در آن بود و از آنجمله در سنین نزدیک به موت خود یکبار در آن تجدید نظر کلی کرد و بعضی ابیات بر آن افزود و یا برخی ابیات را تصحیح کرد و تغییر داد و این آخرین تجدید نظر شاعر است که در شاهنامه نموده و اکنون نسخ معمول و مشهور شاهنامه همان آخرین نسخه ایست که نزد فردوسی بود و در همین نسخه بود که هجو نامه محمود وجود داشت و بعد از مرگ فردوسی منتشر گشت و بنابراین نباید قول نظامی را که گفته است هجو نامه فردوسی مندرس شده و ازان جز شش بیت نمانده کاملاً قبول کرد بلکه باید در این باب به حدس نلد که بیشتر اعتماد نمود که معتقد است که فردوسی هجو نامه محمود را تا پایان حیات خود منتشر نساخت و من چنین عقیده دارم که بر فرض وجود ابیات الحاقی و مجهول در هجو نامه شماره آنها از چند بیت معدود تجاوز نمی کند و بقیه همه اصلی و آثار اصالت از آنها آشکار است."

چنانکه در بالا دیدیم که بیشتری از اشعار که هجو نامه را تشکیل می دهند از شاهنامه می باشد. شکی نیست که آن اشعار از فردوسی نیست. در اصالت آنها هیچ تردیدی نیست، اما حق اینست که این همه ابیات در هجو نامه الحاقی است ازین حیث که مرتبان هجو آن اشعار را از متن

شاهنامه برچیده در هجو گنج‌انیده اند، گویا با وجود اصالت آن اشعار، آنها در هجو نامه الحاقی هستند و از روی بعضی اشعار از خود شاهنامه هجو نامه تشکیل شده است. اگر این هجو نامه از فردوسی می‌بود، اشعارش از شاهنامه برچیده نمی‌شد.

باید عرض کرد که نظر دکتر صفا اینست که اکنون نسخ معمول و مشهور شاهنامه همان نسخهٔ آخرین است که خود شاعر در آن تجدید نظر کلی نموده بود، اگر این نظر درست می‌بود چرا نسخهٔ شاهنامه نداریم که فقط از یک تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی در آن داخل نشده باشد و چرا هیچ نسخه ای نیست که بمور دهور بدست کتاب بی امانت قرنهای متوالی تغییر و تبدیل و تحریف در آن راه نیافته باشد، چرا دو نسخهٔ شاهنامه یکسان وجود ندارد، چرا احتیاج یک نسخهٔ انتقادی معتبری از شاهنامه می‌باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

حواشی:

- ۱- بظاهر قدیمترین چاپ که در دسترس است همان چاپ میکن (Macan) است که بزحمت و کوشش بسیار در کلکته در سال ۱۸۲۹ میلادی در چهار مجلد تیه شده، چاپ دیگر مهمی همانست که بتوسط دانشمند فرانسوی بنام مهل (Mohl) در پاریس با مقدمهٔ بسیار عالمانه و ترجمهٔ فرانسوی از سال ۱۸۲۸ تا ۱۸۴۳ از چاپ در آمده، در ۱۸۵۰/۱۲۶۶ در بمبئی بار دیگر از چاپ در آمده و در

همین ایام يك ترجمه اردو در دهلی چاپ شده که خلاصه ای از شاهنامه است.

۲- تاریخ سیستان، به تصحیح ملك الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۴، ص ۷-۸.

۳- شاهنامه: اگر چشم داری به دیگر سرای.

۴- شاهنامه: آئین و راه منست.

۵- این بیت در هجو درین ضمن نقل شده، و نیز صورت این در شاهنامه بقرار زیر: نباشد یجز اهرمن بد کنش، و بیت قبلی:

هرآنکس که در دلش بفض علی است

ازو خوار تر در جهان زار کیست

۶- بیت زیر تحت تاریخ انجام شاهنامه نیز درجست، چهار بیت دیگر در هر دو جا یافته می شود:

کهن گشت این نامه باستان ز گفتار و کردار آن راستان

همی نو کنم نامه ای زین نشان کجا یادگار است از سر کشان

نه بیند کسی نامه پازسی نوشته به ابیات صد بار سی

اگر باز جویند از و بیت بد همانا که باشد کم از پنج صد

۷- شاهنامه: سی و پنج سال از سیرای سپنج .

۸- شاهنامه: بسی .